



تلقى قدما از مفهوم وطن

آغاز می‌شود و یکی از نخستین بنیادگذاران اندیشه قومیت، ماکیاولی (۱۵۲۷-۱۴۶۹) سیاستمدار و فیلسوف معروف و نویسنده کتاب شه‌ریار است: [۲] اوج فکر قومیت و مسأله وطن را در اروپای قرن نوزدهم باید جستجو کرد و در دنبال آن بعضی مسائل نژادی.

چنانکه می‌دانید و یاد کردیم، مفهوم قومیت و وطن در شکل مشخص و فلسفی آنکه در علوم اجتماعی و سیاسی مطرح است و درباره عناصر سازنده آن بحث‌ها و اختلاف نظرهای فراوان می‌توان یافت، امری است که اروپا با آن در قرون اخیر روبرو شده است و به مناسبت دگرگونی‌هایی که در نظام اقتصادی ملل اروپا - از زمین‌داری به بورژوازی و در بعضی ملل سوسیالیسم - روی داده حرکت این فکر، دگرگونی‌ها داشته است. بحث از اینکه قومیت چیست

یکی از عمده‌ترین مسائل عاطفی، که حوزه گسترده‌ای از تأملات انسان را در دوران ما به خود مشغول داشته، مسأله وطن است. دسته‌ای با شیدایی تمام از مفهوم وطن سخن می‌گویند و جمعی نیز بر آنند که وطن حقیقتی ندارد. زمین است و آدمیان، همه‌جا وطن انسان است و جهان را وطن انسان می‌شمارند. آنچه مسلم است این است که مفهوم وطن و وطن‌پرستی در ادوار مختلف تاریخ بشر و در فرهنگ‌های متفاوت انسانی وضع و حالی یکسان ندارد. در بعضی از جوامع شکل و مفهوم خاصی داشته و در جوامع دیگر شکل و مفهوم دیگر. حتی در یک جامعه نیز در ادوار مختلف ممکن است مفهوم وطن، به تناسب هیات اجتماعی و ساختمان حکومتی و بنیادهای اقتصادی و سیاسی، تغییر کند؛ چنانکه خواهیم دید.

آنچه در این بحث کوتاه مورد نظر است، بررسی برداشت‌های گوناگون و تصویرهای متفاوتی است که وطن در ذهن و اندیشه شاعران اقوام ایرانی داشته و در طول تاریخ بیش و کم تغییراتی در آن راه یافته است. در بعضی ادوار به صورت آشکارتری جلوه کرده و زمانی رنگ و صبغه ضعیف‌تری به خود گرفته است و گاه از حد مفهوم مادی تجاوز کرده و به عالم روح و معنی گرایش یافته است.

قبل از آنکه بحث اصلی خویش را که تحول مفهوم وطن در اندیشه شاعران ایرانی است، بررسی کنیم یادآوری این نکته ضروری است که جستجو در مسأله وطن و ملیت به شکل جدید و اروپایی آن - که امروز در سراسر جهان مورد توجه ملت‌هاست - سابقه‌ای چندان کهنسال ندارد، از غرب به دیگر سرزمین‌های جهان راه یافته و در غرب نیز چندان سابقه دیرینه‌ای ندارد: [۱] بیش و کم از قرن هجدهم، و با مقداری گذشت، هفدهم،

ایرانی در مفهوم اروپایی قومیت سخن گفته میرزافتحعلی آخوندزاده (۱۲۹۵-۱۲۲۸ ش) باشد که در این راه نخستین گام‌ها را برداشته و در عصر خود انسانی تند و تیز و پیشرو و حتی افراطی بوده است. میرزافتحعلی؛ [۵] و جلال‌الدین میرزای قاجار [۶] (۱۲۸۹-۱۲۴۶ ش) و اندکی پس از آنها، میرزا آقاخان کرمانی (۱۳۱۴-۱۲۷۰ ش) با شدت و حدت بیشتری [۷] بر حسب تحقیق یکی از مورخان معاصر ما، آغازگران و بنیادگذاران اندیشه قومیت ایرانی به شمار می‌روند؛ پیش از آنها، مفهوم اروپایی قومیت در میان روشنفکران ایرانی رواج نداشته است.

با این همه باید توجه داشت که احساس نوعی همبستگی در میان افراد جامعه ایرانی (بر اساس مجموعه آن عوامل که سازنده مفهوم قومیت هستند) در طول زمان وجود داشته و بیش و کم تضادهای طبقاتی، این عامل را از محدوده ذهن‌ها به عالم واقع می‌کشانیده است. همان‌گونه که ناسیونالیسم معاصر در جهان چیزی نیست مگر حاصل جبهه‌گیری اقوام در برابر نیروهای غارتگر، بر اساس پیوستگی منافع مشترک. در گذشته نیز شکل خام و غریزی این قومیت آنجا آشکار می‌شده است که نیرویی در برابر منافع مشترک اقوام ایرانی قرار می‌گرفته است و با کوچک کردن حوزه این جهت‌گیری‌ها بوده است که گاه به نوعی ناحیه‌گرایی و حتی شهرگرایی و گاه محله‌گرایی می‌کشیده است

و مردم بی‌آنکه از عامل اقتصادی و سیاسی این گرایش‌ها آگاه باشند، از این احساس بهره‌مند بوده‌اند. مردم یک محله در یک شهر با مردم محله دیگر همان شهر احساس نوعی تقابل داشته‌اند و مجموعه آن دو محله در برابر مردمان شهری دیگر و مردمان چند شهر در برابر افراد ولایت دیگر. و این مساله در بزرگترین واحد قابل تصورش نوعی وطن‌پرستی یا احساس قومیت بوده است که گاه در برخورد با اقوام غیرایرانی تظاهرات



آنکه وطن است، نیست. حتی وضع طبقاتی مشترک - که منافع اقتصادی مشترک را در پی دارد - نیز عامل این مساله نمی‌تواند باشد گرچه دارای اهمیت بسیار است. [۴] اندیشه قومیت ایرانی هم به شکل خاص امروزی آنکه خود متأثر از طرز برداشت ملل اروپایی از مساله ملیت است یک مساله جدید به شمار می‌رود که با مقدمات انقلاب مشروطیت از نظر زمانی همراه است. شاید قدیمی‌ترین کسی که از قومیت

و عناصر اصلی و بنیادی آن کدام است، چیزی است که از حوزه بحث ما خارج است و باید در کتب اجتماعی و سیاسی جستجو کرد. [۳] به طور خلاصه اشاره‌ای می‌کنیم که در تعریف قومیت - فصل مقوم مفهوم وطن - از وحدت و اشتراک در سرزمین، زبان، دین، نژاد، تاریخ، علایق و دل‌بستگی‌های دیگری که انسان‌ها را ممکن است در یک جبهه قرار دهد، سخن گفته‌اند. اما هیچ‌کدام از این عوامل به تنهایی سازنده مفهوم قومیت و در نتیجه حوزه مادی

درخشانی در تاریخ از خود نشان داده است. ادبیات فارسی، به گونه آیینی‌ای که بازتاب همه عواطف مردم ایرانی را در طول تاریخ در خود نشان داده است، از مفهوم وطن و حس قومیت جلوه‌های گوناگونی را در خود ثبت کرده و می‌توان این تجلیات را در صور گوناگون آن دسته‌بندی کرد و از هر کدام نمونه‌ای عرضه داشت.

نخستین جلوه قومیت و یاد وطن در شعر پارسی، تصویری است که از ایران و وطن ایرانی در شاهنامه به چشم می‌خورد. در این حماسه بزرگ نژاد ایرانی که از آغاز تا انجام، گزارش گیر و دارهای قوم ایرانی با اقوام همسایه و مهاجم است، جای جای، از مفهوم وطن، ایران، شهر ایران، [= ایرانشهر [۸]] یاد شده است و فردوسی خود ستایشگر این مفهوم در سراسر کتاب است. اگر بخواهیم تمام مواردی را که عاطفه وطن پرستی فردوسی در شاهنامه جلوه‌گر شده است نقل کنیم از حدود این مقاله - که بنیادش بر اختصار و اشارت است - به دور خواهیم افتاد. و اینک برگ‌هایی از آن باغ پردرخت:

ز بهر بر و بوم و پیوند خویش
زن و کودک خرد و فرزند خویش
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم [۹]

یا:

دریغ است ایران که ویران شود
کنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی
نشستنگه نامداران بدی [۱۰]

و اسدی در گرشاسپنامه، در بیغاره چینیان گوید:

مزن زشت بیغاره ز ایران زمین
که یک شهر از آن به ز ماچین و چین
از ایران جز آزاده هرگز نخاست
خرید از شما بنده هر کس که خواست
ز ما پیشتان نیست بنده کسی
و هست از شما بنده ما را بسی

ادبیات فارسی، به گونه آیینی‌ای که بازتاب همه عواطف مردم ایرانی را در طول تاریخ در خود نشان داده است، از مفهوم وطن و حس قومیت جلوه‌های گوناگونی را در خود ثبت کرده و می‌توان این تجلیات را در صور گوناگون آن دسته‌بندی کرد.

تا آخر این گفتار که در گرشاسپنامه باید خواند و بیشتر این گونه شعرها و عبارات را علامه فقیهد، علی‌اکبر دهخدا در امثال و حکم ذیل: مزن زشت بیغاره ز ایران زمین [۱۱] نقل کرده است و آنچه ستایش قومیت ایرانی بوده از کتب مختلف آورده است، در حقیقت رساله‌ای است یا کتابی در جمع‌آوری مواد برای تحقیق در جلوه‌های قومیت ایرانی، در کتاب‌های فارسی و عربی قدیم و گاهی هم جدید.

اینگونه تصور از وطن که آشکارترین جلوه وطن پرستی در دوران قدیم است در بسیاری از بُرش‌های تاریخ ایران دیده می‌شود و هیچ‌گاه این گونه تصویری از وطن، ذهن اقوام ایرانی را رها نکرده است؛ با این یادآوری که شدت تظاهرات این عواطف - چنانکه یاد کردیم - در برخوردی‌هایی که با اقوام بیگانه روی می‌داده است بیشتر دیده می‌شود. در عصر شعوبیه [۱۲] (که فردوسی بر اساس بعضی دلایل، خود از وابستگان به این نهضت سیاسی و ملی عصر خود بوده است [۱۳])، این عواطف در شکل قومی آن تظاهرات روشنی در تاریخ اجتماعی ما داشته که نه فقط در شعر پارسی ایرانیان، بلکه در شعرهایی که به زبان عربی نیز می‌سروده‌اند، جلوه‌گر است [۱۴] مانند

شعرهای متوکلی و بشاربن برد طخارستانی.
از فردوسی که بگذریم، این گونه برداشت از مسأله وطن در شعر جمع دیگری از شاعران ایرانی دیده می‌شود. چنانکه در شعر فرخی سیستانی آمده است:

هیچ کس را در جهان آن زهره نیست
کو سخن راند ز ایران بر زبان
مرغزار ما به شیر آراسته‌ست
بد توان کوشید با شیر ژبان [۱۵]

تا این اواخر در عصر صفویه نیز که شاعران از ایران دور می‌افتادند احساس نیاز به وطن - به معنی وسیع آن را که ایران در برابر هند است مثلاً - در شعرشان بسیار می‌توان دید. چنانکه در این بیت نوعی خوبشانی می‌خوانیم:

اشکم به خاک شویی ایران که می‌برد؟
از هند تخم گل به خراسان که می‌برد؟ [۱۶]

در برابر اندیشه قومیت و وطن پرستی بارزی که شعوبیه و بویژه متفکران ایرانی قرن سوم و چهارم داشته‌اند تصویر دیگری از مفهوم وطن به وجود آمد که نتیجه برخورد با فرهنگ و تعالیم اسلامی بود. اسلام که بر اساس برادری جهانی، همه اقوام و شعوب را یکسان و در یک سطح شناخت، اندیشه‌هایی را که بر محور وطن در مفهوم قومی آن بودند تا حد زیادی تعدیل کرد و مفهوم تازه‌ای به‌عنوان وطن اسلامی به وجود آورد که در طول زمان گسترش یافت و با تحولات سیاسی و اجتماعی در پاره‌های مختلف امپراتوری اسلامی جلوه‌های گوناگون یافت.

این برداشت از مفهوم وطن در شعر فارسی نیز خود جلوه‌هایی داشته که در شعر شاعران قرن پنجم به بعد، بخصوص در گیر و دار حمله تاتار و اقوام مهاجم ترک، تصاویر متعددی از آن می‌توان مشاهده کرد. از وطن اسلامی که در معرض تهاجم کفار قرار دارد، در شعر شاعران سخن بسیار می‌رود و گاه ترکیبی از مفهوم وطن اسلامی و وطن قومی در شعر شاعران این عهد مشاهده می‌شود؛ چنانکه در قصیده بسیار معروف انوری در حمله غزها به خراسان

می‌توان دید. در این قصیده که خطاب به یکی از فرمانروایان منطقه ترکستان، در دادخواهی از بیداد غزان، سروده شده گاه خراسان مطرح است و گاه «مسلمانی» به معنی وطن اسلامی و زمانی ایران:

چون شد از عدلش سرتاسر توران آباد
کی روا دارد ایران را ویران یکسر
بهره‌ای باید از عدل تو ایران را نیز گر
چه ویران شده بیرون ز جهانش مشمر
کشور ایران چون کشور توران چو تراست
از چه محروم است از رأفت تو این کشور؟ [۱۷]

و این خصوصیت را در رثای سعدی در باب خلیفه بغداد می‌توان دید و می‌بینیم که در این شعر نیز، از «ملک مسلمانی» سخن می‌رود.

ضعف جنبه‌های قومی از عصر غزنویان آغاز می‌شود [۱۸] و در دوران سلاجقه به‌طور محسوس در تمام آثار ادبی جلوه می‌کند. ترکان سلجوقی برای اینکه بتوانند پایه‌های حکومت خود را استوار کنند، اندیشه اسلامی مخالف قومیت را تقویت کردند و اگر در شعر عصر سلجوقی به دنبال جلوه‌های وطن و قومیت ایرانی باشیم به‌طور محسوس می‌بینیم که اینان تا چه حد ارزش‌های قومی و میهنی را زبون کرده‌اند. من در جای دیگر [۱۹] در بحث از زمینه‌های اساطیری تصاویر شعر فارسی گفته‌ام که: «در دوره سامانیان تصویرهایی که شاعران با کمک گرفتن از اسطوره‌ها به وجود آورده‌اند اغلب همراه با نوعی احترام نسبت به عناصر اسطوره است و اسطوره‌ها نیز بیشتر اسطوره‌های نژاد ایرانی است و در دوره بعد [عصر فرمانروایی ترکان غزنوی و سلجوقی] به تدریج، هم از میزان ایرانی بودن اسطوره‌ها کاسته می‌شود و هم از میزان احترام و بزرگداشت عناصر اسطوره ایرانی.» بی‌گمان نفوذ سیاسی نژاد ترک عامل اصلی بود و از سوی دیگر گسترش یافتن دین نوعی بی‌اعتقادی و بی‌حرمتی نسبت به اسطوره‌های ایرانی به همراه داشت؛ چرا که این‌ها یادگارهای گبرکان بود و عنوان

اساطیر اولین داشت. اوج بی‌احترامی و خوار شمردن عناصر اساطیر ایرانی و نشانه‌های رمزی آن در اواخر این دوره در شعر امیر معزی به روشنی محسوس است. او چندین جای به صراحت تمام، فردوسی را - که در حقیقت نماینده اساطیر و قومیت ایرانی است - به طعن و طنز و زشتی یاد می‌کند و از این گفتار او می‌توان میزان بی‌ارح شدن عناصر قومی و اسطوره‌های ایرانی را در عصر او به خوبی دریافت:

من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ
از کجا آورد و بیهوده چرا گفت آن سمر
در قیامت روستم گوید که من خصم توام
تا چرا بر من دروغ محض بستنی سربسر
گرچه او از روستم گفته‌ست بسیاری دروغ
گفته ما راست است از پادشاه نامور...

در دوره مغول و تیموریان خصایص قومی و وطنی هرچه بیشتر کمرنگ می‌شود و در ادبیات کمتر انعکاسی از مفهوم اقلیمی و نژادی وطن در معنای گسترده آن می‌توان یافت. در این دوره ارزش‌های قومی، کمرنگ و کمرنگ‌تر می‌شود و وطن در آن معنی اقلیمی و نژادی مطرح نیست و حتی شاعرانی از نوع سیف‌الدین فرغانی این «آب و خاک» را که «نجس کرده» فرمانروایان ساسانی است ناپاک و نامازی می‌دانند و می‌گویند:

نزد آن کز حدث نفس طهارت کرده‌ست
خاک آن ملک کلوخی ز پی استنجی‌ست
نزد عاشق گل این خاک نمازی نبود
که نجس کرده پرویز و قباد و کسری‌ست

ادامه دارد

برگرفته از سایت مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی پانویس

[۱]. رجوع شود به Nationalism: Myth and Reality Boyd C. Shafer, ۱۹۵۵, U.S.A. فصل مربوط به بنیادهای قومیت و فصل تعاریف. و نیز به بنیاد فلسفه سیاسی در غرب از دکتر حمید عنایت، چاپ اول، انتشارات فرمند، فصل مربوط به ماکیاول. و اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی و نیز اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده از دکتر آدمیت. [۲]. بنیاد فلسفه سیاسی ص ۱۳۶ و نیز ص ۱۶۲.

[۳]. کتاب شیفر Shafer در مقومات قومیت.
[۴]. همان کتاب.
[۵]. اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تألیف دکتر فریدون آدمیت، صفحات ۱۰۹ به بعد، انتشارات خوارزمی.
[۶]. همان کتاب، همان صفحات.
[۷]. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تألیف دکتر آدمیت، صفحات ۲۴۶ به بعد، انتشارات طهوری، ۱۳۴۶.
[۸]. فردوسی به ضرورت وزن عروضی شاهنامه [بحر متقارب] که کلمه ایرانشهر در آن نمی‌گنجد همه جا ایران‌شهر را به شهر ایران بدل کرده است.
[۹]. شاهنامه، پروخیم، ج ۴، آیات، ۱۰۲۷
[۱۰]. شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۲، ص، ۱۲۸
[۱۱]. امثال و حکم، شادروان علامه دهخدا، در جلد سوم، ذیل: «مزن زشت بیغاره ز ایران زمین»
[۱۲]. ضحی‌الاسلام، احمد امین، جلد اول و تاریخ ادبیات، دکتر ذبیح‌الله صفا، جلد اول که مطالب را از احمد امین نقل کرده و نیز به تذکره التیموریه، ذیل شعوبیه و منابع مذکور در آنجا که بعضی گمنام و در عین حال مهم است.
[۱۳]. البته قراین تاریخی، این انتساب را مورد تردید قرار می‌دهد.
[۱۴]. در باب شاعران عرب‌زبان شعوبی رجوع شود به ضحی‌الاسلام و منابع مذکور در آنجا؛ و در باب بشار و شعوبیگری او، به‌خصوص به کتاب تاریخ الشعر العربی از نجیب محمد البهبیتی، ص ۳۳۵ به بعد و تاریخ الادب العربی از دکتر طه حسین، ج ۲، صفحات ۸۵ به بعد.
[۱۵]. دیوان فرخی سیستانی، صفحات ۲۶۲ و ۲۶۳
[۱۶]. نوعی خوشانی، مقدمه سوز و گداز، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۰.
[۱۷]. دیوان انوری، چاپ استاد مدرس رضوی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. جلد اول، ص ۲۰۱.
[۱۸]. برای نمونه داستان محمود غزنوی و فردوسی به روایت تاریخ سیستان قابل ملاحظه است: «حدیث رستم بر آن جمله است که فردوسی شاهنامه به شعر کرد و بر نام سلطان محمود کرد و چندین روز همی برخواند. محمود گفت: همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست. بوالقسم گفت: زندگانی خداوند دراز باد! ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد، اما همین دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید. این بگفت و زمین بوسه کرد و برفت. ملک محمود، وزیر را گفت: این مردک مرا به تعریض دروغ‌زن خواند. وزیرش گفت: بیاید کشت. هر چند طلب کردند نیافتند. (تاریخ سیستان، چاپ مرحوم بهار، صفحه ۷-۸).
[۱۹]. صور خیال در شعر فارسی، شیعی کدکنی، انتشارات نیل، ص ۱۸۶.